



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

پورسی شپه

ازدواج

ام کلثوم با عمر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بررسی شبهه ازدواج ام کلثوم با عمر

نویسنده:

واحد تحقیقات موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عج)

ناشر چاپی:

موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر علیه السلام

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	بررسی شبهه ازدواج ام کلثوم با عمر
۶	مشخصات کتاب
۶	مقدمه
۶	حقایق تاریخی
۷	اهانت به ناموس رسول خدا
۸	مخالفت با سنت رسول خدا
۹	احیاء سنت جاهلی توسط عمر
۱۰	عدم تناسب سنی
۱۱	خشونت ذاتی و اخلاق تند عمر
۱۳	امام علی عمر را دروغگو، خیانت کار و...می داند
۱۳	ازدواج با تهدید و زورگویی
۱۵	بررسی روایات اهل تسنن
۱۸	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بررسی شبهه ازدواج ام کلثوم با عمر

مشخصات کتاب

مؤلف: مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر

مقدمه

در یک ماه اخیر، دوستان زیادی این شبهه را مطرح کرده و از ما درخواست پاسخ کرده‌اند که آیا ازدواج ام کلثوم با عمر بن الخطاب صحت دارد یا افسانه‌ای بیش نیست؟ و اگر صحت دارد، آیا دلیلی بر اثبات حسن روابط میان خلیفه دوم و اهل بیت می‌شود یا خیر؟ در این مقاله سعی شده به این پرسش مهم پاسخ داده شود. تاریخ بشر، همیشه در معرض تحریف سردمداران و سیاستمداران بوده است. تاریخ اسلام نیز از این قاعده مستثنا نیست. از آنجایی که حکومت‌های اسلامی همیشه در اختیار حاکمان جور از اهل تسنن بوده است، آن‌ها نهایت تلاش را کرده‌اند تا تاریخ را به دلخواه خود بنویسند. حکومت بنی امیه، نمونه بارز حکومت‌های تحریف‌گر است. یکی از افسانه‌هایی که دودمان بنی امیه به تاریخ افزوده‌اند، ازدواج ام کلثوم با عمر بن خطاب است. علمای شیعه در باره این ازدواج نظرات مختلفی داشته و دارند، برخی از آن‌ها اصل وجود دختری به نام ام کلثوم را برای حضرت زهرا سلام الله علیها منکر شده‌اند؛ چنانچه محقق معاصر و از مفاخر شیعه ساکن نجف جناب آقای باقر شریف القرشی در این باره می‌گوید: لیس لصدیقه الطاهره بنت غیر السیده زینب. و آنها تکناً بأم کلثوم. کما ذکرنا الیه بعض المحققین. و علی ای حال فائنی اذهب بغیر تردد اذا ان الصدیقه الطاهره الزهراء لیس عندها بنت تسمى بأم کلثوم. حیاء سیده النساء فاطمه الزهرا سلام الله علیها، ص ۲۱۹. صدیقه طاهره، دختری غیر از حضرت زینب نداشته است و همو کنیه‌اش ام کلثوم بوده است؛ چنانچه برخی از محققین نیز بر این عقیده هستند. به هر حال من بدون تردید عقیده دارم که صدیقه طاهره دختری به نام ام کلثوم نداشته است. برخی دیگر اصل وقوع ازدواج را رد کرده‌اند؛ از جمله مرحوم شیخ مفید رحمت الله علیه در دو رساله مجزا به نام‌های المسائل العکبریة و المسائل السرویة، و نیز سید ناصر حسین الهندی در کتاب افحام الأعداء والخصوم این مطلب را بررسی و دلایل محکمی بر رد این ازدواج آورده‌اند. و برخی دیگر اصل ازدواج را پذیرفته؛ ولی گفته‌اند که این ازدواج با زورگویی و تهدید عمر بن خطاب بوده است؛ چنانچه سید مرتضی رضوان الله تعالی علیه در کتاب تنزیه الأنبیاء، ص ۱۹۱ می‌فرماید: أنه (علیه السلام) ما أجاب عمر إلی انکاح بنته إلا بعد توعد وتهدد... امام علی علیه السلام به عمر پاسخ مثبت نداد؛ مگر بعد از تهدید و زورگویی او. از آنجایی که بنای ما بر خلاصه نویسی است، دوستان عزیز که علاقه مند هستند می‌توانند به کتاب‌های: افحام الأعداء والخصوم، تألیف علامه سید ناصر حسین الهندی، تزویج ام کلثوم من عمر، تألیف آیت الله میلانی مد ظله العالی، و نیز کتاب زواج ام کلثوم، نوشته سید علی شهرستانی مراجعه فرمایند. در این سه کتاب تمامی روایات اهل سنت و شیعه مورد بررسی قرار گرفته و دلایل محکم و قاطعی بر رد این ازدواج آورده شده است. در این مختصر به چند دلیل و اشکال اشاره و بحث می‌کنیم.

حقایق تاریخی

وقوع ازدواج را زیر سؤال می‌برد: نخستین کسی که از اهل سنت این افسانه را دامن زد. ابن سعد (متوفای ۲۳۰هـ) در الطبقات الکبری است. وی می‌نویسد: أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی و أمها فاطمة بنت رسول الله و أمها خدیجة بنت خویلد بن أسد بن عبد العزی بن قصی تزوجها عمر بن الخطاب وهي جاریه لم تبلغ فلم تزل عنده إلی

آن قتل و ولادت له زید بن عمر و رقیه بنت عمر ثم خلف علی ام کلثوم بعد عمر عون بن جعفر بن ابی طالب بن عبد المطلب فتوفی عنها ثم خلف علیها أخوه محمد بن جعفر بن ابی طالب بن عبد المطلب فتوفی عنها فخلف علیها أخوه عبد الله بن جعفر بن ابی طالب بعد أختها زینب بنت علی بن ابی طالب. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، ج ۸، ص ۴۶۲ - ۴۶۳. ام کلثوم، دختر علی بن ابی طالب... که مادرش فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود... عمر بن خطاب با او ازدواج کرد؛ در حالی هنوز به سن بلوغ نرسیده بود! تا زمانی که عمر کشته نشده بود در کنار او به سر می برد و زید بن عمر و رقیه را به دنیا آورد. بعد از عمر، با عون بن جعفر بن ابی طالب و بعد از آن با محمد بن جعفر ازدواج کرد. وقتی محمد بن جعفر از دنیا رفت با برادرش عبد الله بن جعفر بعد از حضرت زینب ازدواج کرد... در این حدیث آمده است که ام کلثوم بعد از به کشته شدن عمر بن خطاب با پسر عمویش عون بن جعفر ازدواج کرد. بعد که عون فوت کرد، با برادرش محمد ازدواج کرد و بعد از آن که محمد فوت کرد، با عبد الله برادر دیگرش ازدواج کرد؛ در حالی که راوی فراموش کرده که عون و محمد هر دو در جنگ شوشتر سال ۱۶ یا ۱۷ هجری در زمان خلیفه دوم کشته شده‌اند؛ یعنی همسر دوم و سوم ام کلثوم قبل از همسر اول فوت کرده‌اند! ابن حجر در الاصابه می گوید: وقال أبو عمر استشهد عون بن جعفر فی تستر وذلک فی خلافة عمر وما له عقب. الإصابه، ابن حجر، ج ۴، ص ۶۱۹. ابو عمر می گوید: عون بن جعفر در جنگ شوشتر در زمان عمر شهید شد و هیچ فرزندی از او بر جای نماند. ابن عبد البر می گوید: عون بن جعفر بن ابی طالب ولد علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم أمه وأم أخویه عبد الله و محمد بنی جعفر بن ابی طالب أسماء بنت عمیس الخثعمیه واستشهد عون بن جعفر وأخوه محمد بن جعفر بتستر ولا عقب له. الاستیعاب، ابن عبد البر، ج ۳، ص ۱۲۴۷. عون بن جعفر بن ابی طالب در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به دنیا آمد، مادر او و دو برادرش عبد الله و محمد، اسماء بنت عمیس خثعمیه بود، عون بن جعفر و برادرش محمد در جنگ شوشتر شهید شدند و هیچ فرزندی از خود بر جای ننهاده‌اند. با این حال، چگونه می شود که آن‌ها بعد از عمر با ام کلثوم ازدواج کرده باشند؟ شاید دو باره زنده شده و برای تصحیح این افسانه با ام کلثوم ازدواج کرده باشند! علاوه بر این که ازدواج ام کلثوم با عبد الله جعفر شوهر حضرت زینب امکان پذیر نیست و مضمون روایت جمع بین دو خواهر می باشد؛ زیرا حضرت زینب تا بعد از واقعه کربلا زنده بود و همسر عبد الله بوده است.

اهانت به ناموس رسول خدا

اهل سنت برای این که ازدواج عمر و ام کلثوم را ثابت کنند، روایات ساختگی فراوانی را نقل کرده‌اند که از شنیدن و خواندن آن‌ها عرق شرم از پیشانی انسان جاری می شود. ما از اهل سنت می پرسیم: اثبات حسن روابط به چه قیمتی؟ آیا این قدر ارزش دارد که چنین روایاتی جعل و چنین تعبیر زشت و زننده‌ای مطرح کنند؟ ازدواج ام کلثوم با عمر عوارضی دارد که کمترین عارضه آن اهانت به ناموس رسول خدا است، آیا شما این عوارض را می پذیرید؟ ابن حجر عسقلانی که یکی از استوانه‌های علمی اهل سنت و حافظ علی الاطلاق آن‌ها است، در کتاب الاصابه نقل می کند: عن محمد بن علی أن عمر خطب إلی علی ابنته أم کلثوم فذکر له صغرها فقیل له إنه ردک فعاوده فقال له علی أبعث بها إلیک فإن رضیت فهی امرأتک فأرسل بها إلیه فکشف عن ساقها فقالت مه لولا إنک أمیر المؤمنین للطمت عینیک. الاصابه، ج ۸، ص ۴۶۴. از محمد بن علی روایت شده است که عمر ام کلثوم را از علی (علیه السلام) خواستگاری کرد، امام خردسال بودن او را یادآوری کرد. به عمر گفته شد: علی تو را بی پاسخ گذاشته است، دوباره نزد وی برو. امام علی علیه السلام فرمود: من ام کلثوم را به نزد تو می فرستم، اگر خوش آمد، او را به همسری خود انتخاب کن. امام علیه السلام ام کلثوم را نزد عمر فرستاد، عمر ساق پای ام کلثوم را برهنه کرد! ام کلثوم فرمود: اگر خلیفه نبودی چشمت را کور می کردم! و نیز ذهبی یکی دیگر از استوانه‌های علمی اهل سنت در سیر أعلام النبلاء نقل می کند: قال أبو عمر بن عبد البر: قال عمر لعلی: زوجینها أبا حسن، فإنی أرصد من کرامتها مالا یرصد أحد، قال: فأنا أبعثها إلیک، فإن رضیتها، فقد زوجتکها، یعتل بصغرها،

قال: فبعثها إليه ببر، وقال لها: قولي له: هذا البرد الذي قلت لك، فقالت له ذلك. فقال: قولي له: قد رضيت رضی الله عنك، ووضع يده على ساقها، فكشفها، فقالت: أتفعل هذا؟ لولا أنك أمير المؤمنين، لكسرت أنفك، ثم مضت إلى أبيها، فأخبرته وقالت: بعثتني إلى شيخ سوء! سیر أعلام النبلاء، الذهبي، ج ۳، ص ۵۰۱. ابن عبد البر می گوید: عمر به علی (علیه السلام) گفت: ام کلثوم را به همسری من در بیاور، من می‌خواهم به وسیله این ازدواج به کرامتی برسم که احدی نرسیده است. امام گفت: من او را نزد تو می‌فرستم، اگر رضایتش را جلب کردی، او را به عقدت درمی‌آورم - گر چه ام کلثوم به خاطر خردسال بودن بهانه آورد - امام (علیه السلام) ام کلثوم را به همراه پارچه‌ای نزد عمر فرستاد و به او گفت: از جانب من به عمر بگو، این پارچه‌ای است که به تو گفته بودم، ام کلثوم نیز سخن امام را به عمر رساند. عمر گفت: به پدرت از جانب من بگو، من راضی شدم خدا از تو راضی باشد. بعد عمر دستش را بر ساق ام کلثوم نهاد و آن را برهنه کرد. ام کلثوم گفت: چرا چنین می‌کنی؟ اگر خلیفه نبودی، دماغت را می‌شکستم. بعد نزد پدرش رفت و او را از عمل عمر خبردار کرد و گفت: مرا به نزد پیر مرد بدی فرستادی. همچین خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغداد زشت‌ترین تعبیرات را به کار برده و در حقیقت تهمت زشتی را به امیر المؤمنین علیه السلام می‌زند: فقام علی فأمر بابتته من فاطمة فزینت ثم بعث بها إلى أمير المؤمنين عمر، فلما رأها قام إليها فأخذ بساقها وقال: قولي لأبيك قد رضيت، قد رضيت، فلما جاءت الجارية إلى أبيها قال لها: ما قال لك أمير المؤمنين؟ قالت: دعاني و قبلني فلما قمت أخذ بساقي وقال: قولي لأبيك قد رضيت. تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، ج ۶، ص ۱۸۰. علی (علیه السلام) دخترش را آرایش کرد و نزد عمر فرستاد، عمر وقتی او را دید، به سوی او آمد و ساق پای او را گرفت و به او گفت: به پدرت بگو، راضی شدم، راضی شدم. و ام کلثوم نزد پدرش آمد، امام از او سؤال کرد: عمر به تو چه گفت: ام کلثوم عرض کرد: مرا صدا زد، و بوسید! وقتی که بلند شدم، ساق پایم را گرفت! گفت: از جانب من به پدرت بگو، راضی شدم. این تعابیر آن قدر زشت و زننده است که حتی صدای بعضی از علمای اهل سنت را نیز در آورده است. به قول معروف آش آن قدر شور شده است که صدای آشپز هم در آمده است. سبط ابن الجوزی در این باره می‌گوید: ذکر جدی فی کتاب منتظم ان علیاً بعثها لینظرها و ان عمر کشف ساقها و لمسها بیده، هذا قبیح والله. لو كانت امه لما فعل بها هذا. ثم باجماع المسلمین لایجوز لمس الاجنبیه. تذکره الخواص، ص ۳۲۱. جد من در کتاب منتظم نقل کرده است که علی (علیه السلام) ام کلثوم را نزد عمر فرستاد تا او را بنگرد؛ اما عمر ساق پایش را برهنه کرد و با دستش آن را لمس کرد. به خدا قسم چنین چیزی قبیح است، حتی اگر او کنیز بود، عمر حق نداشت این کار را انجام دهد؛ چرا که به اجماع مسلمین دست زدن به زن نامحرم جایز نیست. ما به جعلی بودن این روایات یقین داریم؛ اما از آنجایی که بزرگترین علمای اهل سنت این مطالب را مطرح کرده‌اند، از آن‌ها می‌پرسیم: آیا سزاوار است که به امیر المؤمنین علیه السلام چنین نسبت‌های ناروایی داده شود؟ آیا آن حضرت دخترش را قبل از ازدواج و محرمیت به چنین دیدار شرم‌آوری می‌فرستد؟ چگونه است که یک دختر خردسال زشتی چنین عملی را درک می‌کند؛ اما خلیفه مسلمین آن را درک نمی‌کند؟ آیا سزاوار است که خلیفه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین عمل زشتی را انجام دهد؟ و آیا چنین کسی می‌تواند خلق خدا را به صراط مستقیم الهی هدایت کند؟ اگر کسی با خواهر شما، دختر شما و یا حتی مادر شما (نه با ناموس رسول خدا) چنین عمل زشتی را انجام می‌داد، چه نظری در باره وی پیدا می‌کردید؟ اگر این عمل را نمی‌پسندید، چرا آن را در حق ناموس رسول خدا نقل می‌کنید؟

مخالفت با سنت رسول خدا

خداوند در قرآن کریم خطاب به همه مؤمنین فرموده است: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ
الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا. الأحزاب / ۲۱. مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود؛ برای آن‌ها که امید به رحمت
خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند. در این آیه خداوند خطاب به مؤمنین می‌فرماید که پیامبر در همه جا برای

شما اسوه است و مراد از اسوه در مورد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پیروی کردن از او است، و اگر تعبیر به «لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ» شده است و استقرار و استمرار در گذشته را افاده می‌کند، برای این است که اشاره کند این وظیفه همیشه ثابت است، و همیشه باید آن حضرت الگویی شما باشد. و نیز معنای آیه این است که یکی از فلسفه‌های رسالت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و ایمان آوردن به او، این است که به او تأسی کنید، هم در گفتارش و هم در رفتارش. از طرف دیگر، این مطلب نیز قطعی است که وقتی عمر و ابوبکر به خواستگاری حضرت زهرا سلام الله علیها آمدند، پیامبر اسلام دست رد بر سینه آنها زد و از آن‌دو روی گرداند. در حقیقت می‌خواست به آن دو بگوید که شما لیاقت این را ندارید که با خانواده رسول خدا رابطه خویشاوندی برقرار کنید، نه تناسب سنی با حضرت زهرا دارید و نه تناسب ایمانی، و نه اخلاقی نسبی و... ابن حجر هیثمی در باب ۱۱ از صواعق محرقة که آن را بر ضد شیعه نوشته است، می‌گوید: وأخرج أبو داود السجستاني أن أبا بكر خطبها، فأعرض عنه صلى الله عليه وآله، ثم عمر فأعرض عنه... الصواعق المحرقة: ۱۶۳، إفاء الأعداء: ۵۱، عن ذخائر العقبى: ۲۹. ابو داود سجستانی نقل کرده است که ابوبکر از حضرت زهرا خواستگاری کرد، رسول گرامی اسلام از او روی گرداند، سپس عمر خواستگاری کرد و رسول خدا از او نیز روی گرداند... ابن حبان در صحیحش و نسائی در سننش می‌نویسند: عن عبد الله بن بريده عن أبيه قال خطب أبو بكر وعمر رضي الله عنهما فاطمة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إنها صغيرة فخطبها علي فزوجها منه. سنن النسائي، ج ۶، ص ۶۲ و خصائص أمير المؤمنين (ع)، النسائي، ص ۱۱۴ و صحیح ابن حبان، ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۹۹ و... عبد الله بن بريده از پدرش نقل می‌کند که ابوبکر و عمر از فاطمه خواستگاری کردند، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم به آن‌ها فرمود: فاطمه خردسال است، سپس علی علیه السلام خواستگاری نمود، پیامبر او را به ازدواج علی علیه السلام درآورد. حاکم نیشابوری بعد از نقل این حدیث می‌گوید: هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه. المستدرک، ج ۲، ص ۱۶۷. این حدیث، طبق شرائطی که بخاری و مسلم در صحت روایت قائل بودند، صحیح است؛ اما آن دو نقل نکرده‌اند. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌خواست بگوید که شما دو نفر از نظر سنی با حضرت زهرا تناسبی ندارید و تناسب سنی در ازدواج ضروری است. و از آنجایی که امام علی علیه السلام از هر نظر با حضرت زهرا هم کفو بودند، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم بلافاصله به او پاسخ مثبت داد. متقی هندی می‌نویسد: خطب أبو بكر وعمر فاطمة إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فأبى رسول الله صلى الله عليه وسلم عليهما. كنز العمال، المتقى الهندي، ج ۱۳، ص ۱۱۴. ابوبکر و عمر فاطمه را از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خواستگاری کردند، آن حضرت نپذیرفت. و همچنین هیثمی می‌نویسد: عن حجر بن عنبس، فقال: خطب أبو بكر وعمر رضي الله عنهما فاطمة رضي الله عنها فقال النبي صلى الله عليه وسلم هي لك يا علي. رواه الطبراني و رجاله ثقات. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۴ و أسد الغابة، ابن الأثير، ج ۱، ص ۳۸۶ و ج ۵، ص ۵۲۰ و المعجم الكبير، الطبراني، ج ۴، ص ۳۴ و مجمع الزوائد، الهیثمی، ج ۹، ص ۲۰۴ و... حجر بن عنبس می‌گوید: ابوبکر و عمر فاطمه (علیها السلام) را از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خواستگاری کردند، پیامبر خطاب به علی علیه السلام فرمود: فاطمه برای شما است. این روایت را طبرانی نقل کرده و راویان آن مورد اعتماد هستند. با این توضیح، چطور می‌شود که امیر المؤمنین علیه السلام اسوه بودن پیامبر را فراموش کرده و بر خلاف سنت رسول خدا کاری را انجام دهد که آن حضرت از انجام آن کراهت داشته است؛ با این که خود امام علی علیه السلام در نهج البلاغه، خطبه قاصعه می‌فرماید: وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرُ أُمَّهُ يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا وَيَأْمُرُنِي بِالِاقْتِدَاءِ. من دنبال او می‌رفتم همان گونه که بچه شتر دنبال مادرش می‌رود، آن بزرگوار هر روز برای من پرچمی از اخلاق فاضله خود بر می‌افراشت و مرا به پیروی از آن دستور می‌داد. در نتیجه قبول چنین ازدواجی از سوی امیر المؤمنین علیه السلام مخالفت با سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم محسوب می‌شود و امکان ندارد که امیر المؤمنین علیه السلام با سنت رسول خدا مخالفت کرده باشد.

یکی دیگر از عوارض اثبات ازدواج ام کلثوم با عمر، این است که ثابت می‌کند، عمر بن الخطاب بعد از گذشت سی سال از بعثت نبی مکرم اسلام و چندین سال خلافت بر مسلمین و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، هنوز مبلغ سنت‌های جاهلی بوده و نتوانسته سنت‌های زشت جاهلی را فراموش کند؛ با این که نبی مکرم اسلام صریحاً در روایات فراوانی او و دیگر مسلمانان را از همان سنت جاهلی منع کرده است. ابن سعد در الطبقات الکبری می‌نویسد: بعد از آن که عمر ام کلثوم را از امام علی (علیه السلام) خواستگاری کرد، به مهاجرین و انصاری که در کنار قبر پیامبر نشسته بودند گفت: رفتونی فرفؤوه وقالوا بمن یا امیر المؤمنین قال باینه علی بن ابی طالب. الطبقات الکبری، محمد بن سعد، ج ۸، ص ۴۶۳. به من تبریک بگوئید، پس به او تبریک گفته و سؤال کردند، در باره چه کسی تبریک بگوئیم؟ عمر گفت: به خاطر ازدواج با دختر علی. تبریک گفتن با جمله «رفتونی» یا «بالرفاء والبنین» در زمان جاهلیت مرسوم بود؛ هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم مبعوث شدند، از این عمل نهی کردند؛ چنانچه نوری تصریح می‌کند: وکانت ترفئه الجاهلیه أن یقال (بالرفاء والبنین) ثم نهی النبی صلی الله علیه وسلم عنها. المجموع، محیی الدین النوری، ج ۱۶، ص ۲۰۵. تبریک گفتن جاهلیت به این صورت بود که می‌گفتند: «بالرفاء والبنین»، سپس پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم از آن نهی کرد. همچنین ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ج ۹، ص ۱۹۲ بحث مفصلی را در این زمینه، تحت عنوان «کیف یدعی للمتزوج» مطرح و روایات فراوانی را در نهی از گفتن این جمله آورده است. و عینی، یکی دیگر از شارحین صحیح بخاری در کتاب عمده القاری می‌نویسد: قوله: (بارک الله لک) وهذه اللفظة ترد القول: بالرفاء والبنین، لأنه من أقوال الجاهلیه، والنبی صلی الله علیه وسلم کان یکره ذلك لموافقتهم فيه، وهذا هو الحکمة فی النهی. عمده القاری، العینی، ج ۲۰، ص ۱۴۶. «بارک الله لک» سخنی است که گفتن «بالرفاء والبنین» را رد می‌کند؛ چرا که این جمله از سخنان عصر جاهلیت بوده است و پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم از گفتن این کلمه بدش می‌آمد و دلیل نهی پیامبر هم به جهت مخالفت با سنن جاهلی بود. سؤال ما از علمای اهل سنت این است که چرا عمر بر خلاف سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تلاش می‌کند که سنت‌های عصر جاهلی را دو باره زنده کند؟ مگر پیامبر از این عمل نهی نکرده بود؟

عدم تناسب سنی

بنا به نقل اهل سنت این ازدواج در سال ۱۷ هـ اتفاق افتاده است؛ چنانچه یعقوبی از تاریخ نویسان اهل سنت می‌نویسد: وخرج عمر إلى مکة سنه ۱۷... وفي هذه السنه خطب عمر إلى علی بن ابی طالب أم کلثوم بنت علی... عمر، در سال ۱۷ هـ به طرف مکه حرکت و در همین سال از دختر علی بن ابی طالب (علیه السلام) خواستگاری کرد. ام کلثوم نیز که در آخرین سال زندگی نبی مکرم به دنیا آمده است در زمان خواستگاری عمر هفت سال بیشتر نداشته است. چنانچه ابن سعد در طبقات به این حقیقت اشاره کرده و می‌نویسد: تزوجها عمر بن الخطاب وهي جاریه لم تبلغ. طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۸، ص ۴۶۲-۴۶۳. عمر با ام کلثوم ازدواج کرد؛ در حالی که هنوز ام کلثوم به سن بلوغ نرسیده بود. و در روایت دیگری می‌نویسد: لما خطب عمر بن الخطاب إلى علی ابنته أم کلثوم قال یا امیر المؤمنین إنها صبیبه. الطبقات الکبری، محمد بن سعد، ج ۸، ص ۴۶۴. زمانی که عمر، ام کلثوم را از علی (علیه السلام) خواستگاری کرد، علی (علیه السلام) فرمود: ای امیر مؤمنان، او کودکی بیش نیست. از طرف دیگر عمر بن الخطاب وقتی در سال ۲۳ هـ کشته شد، شصت و سه سال داشته؛ پس در سال ۱۷ هـ ۵۷ سال داشته است؛ یعنی بین ام کلثوم و عمر بیش از ۵۰ سال فاصله سنی وجود داشته است. سؤال ما از اهل سنت این است که چه تناسبی بین ام کلثوم هفت ساله و عمر بن خطاب پنجاه و هفت ساله وجود داشته است؟ ام کلثوم چه گناهی کرده است که مجبور است با یک پیرمرد شصت ساله ازدواج کند؟ وقتی که ابوبکر و عمر از مادرش حضرت زهرا سلام الله علیها خواستگاری کردند، پیامبر عدم تناسب سنی را دلیل بر رد خواستگاری آن‌ها دانست،

آیا این تناسب سنی، بعد از سال‌ها بین کوچکترین فرزند حضرت زهرا و شیخین به وجود آمده بود؟ امیر المؤمنین علیه السلام، چون موافق با این ازدواج نبود، عین همان سخن پیامبر را که در هنگام خواستگاری از حضرت زهرا علیها السلام در پاسخ آن دو فرموده بود، بیان کرده و می‌گوید: ام کلثوم هنوز خردسال است. جالب این است که عمر بن خطاب خودش با ازدواج پیرمردان با دختران جوان مخالف بوده است. ابن عساکر در تاریخ المدینه می‌نویسد: أتى عمر بن الخطاب بامرأة شابة زوجها شيخاً كبيراً فقتلته فقال: أيها الناس اتقوا الله ولينكح الرجل لمتة من النساء، ولتنكح المرأة لمتها من الرجال یعنی شبهها. تاریخ المدینه، ج ۲، ص ۷۶۹، کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۱۶، ح ۴۲۸۵۷. زنی جوانی را که با پیرمردی ازدواج کرده بود و سپس شوهرش را کشته بود، نزد عمر آوردند، عمر گفت: ای مردم از خدا بترسید، هر مردی باید با زنی همسان خودش (هم کفو خودش) ازدواج کند و هر زنی نیز باید با مردی ازدواج کند که همسان او هست. آیا این عمل مصداق این آیه نمی‌شود: أَلَا تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ البقرة ۴۴. آیا مردم را به نیکی دعوت می‌کنید؛ اما خودتان را فراموش می‌نمایید؛ با این که شما کتاب (آسمانی) را می‌خوانید! آیا نمی‌اندیشید؟! و همچنین سرخسی حنفی از بزرگان اهل سنت در کتاب المبسوط می‌نویسد: وبلغنا عن عمر رضی الله عنه أنه قال لأمنع النساء فروجهن الا من الأكفاء... وفيه دليل أن الكفاءة في النكاح معتبرة. المبسوط، السرخسی، ج ۴، ص ۱۹۶. از عمر روایت شده که می‌گفت: من از ازدواج زنان جلوگیری می‌کنم؛ مگر این که با همتای او (هم کفو او) باشد و این دلیل بر این است که در ازدواج همتا بودن معتبر است. همچنین دارقطنی در سننش، متقی هندی در کنز العمال از قول عمر نوشته‌اند: عن إبراهيم بن محمد بن طلحة، قال: قال عمر: "لأمنع تزوج ذات الأحساب إلا من الأكفاء." سنن الدارقطنی، الدارقطنی، ج ۳، ص ۲۰۶ و کنز العمال، المتقی الهندی، ج ۱۶، ص ۵۳۴. از ابراهیم بن محمد بن طلحة نقل شده است که عمر می‌گفت: من از ازدواج کسانی که دارای شرافت خانوادگی هستند منع می‌کنم؛ مگر با همتای او باشد. ما از جناب سرخسی می‌پرسیم، چه سنخیت و چه شباهتی بین عمر ۵۷ ساله و ام کلثوم ۷ ساله وجود داشته است؟ آیا می‌توان خانواده و نسب عمر را با نسب ام کلثوم مقایسه کرد؟ آیا صحاک، با حضرت زهرا که سیده زنان اهل بهشت است، می‌تواند یکسان باشد؟ آیا خطاب را می‌توان با رسول اکرم و امیر المؤمنین علیهما السلام برابر دانست؟ ما نمی‌خواهیم در این مقاله به بررسی نسب عمر بپردازیم، دوستان می‌توانند به منابع زیر مراجعه کنند: البداية والنهاية: ۲/۲۶۹، السيرة النبوية، ابن كثير: ۱/۱۵۳. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر: ۱۹/۴۹۵، أسد الغابة: ۲/۲۳۸ جامع البيان لابن جرير الطبري: ۷/۱۱۰، أحكام القرآن للجصاص: ۲/۶۰۴، مسند أبي يعلى الموصلي: ۶/۳۶۰، المصنف لابن أبي شيبه الكوفي: ۷/۴۳۸ و... به این نکته نیز باید توجه داشت که خود جناب عمر نیز گفته که در من از سنن جاهلی چیزی جز نکاح باقی نمانده است چنان که ابن سعد در الطبقات می‌نویسد: عن محمد بن سيرين قال قال عمر بن الخطاب ما بقي في شيء من أمر الجاهلية إلا آتني لست أبا لي إلى أي الناس نكحت وأيهم أنكحت. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، ج ۳، ص ۲۸۹.

خسونت ذاتی و اخلاق تند عمر

یکی از خصلت‌های معروف عمر بن الخطاب که تمامی مسلمین بر آن اتفاق و اجماع دارند، اخلاق تند و رفتار بد او با مردم و به خصوص با خانواده‌اش است. موارد بسیاری در باره ترش رویی و اخلاق ناسازگار عمر با مردم نقل شده است که ما فقط به چند مورد اشاره خواهیم کرد. ابن تیمیه حرانی می‌نویسد: وقد تكلموا مع الصديق في ولاية عمر وقالوا ماذا تقول لربك وقد وليت علينا فظا غليظا. صحابه با ابوبکر در باره جانشینی عمر با او صحبت کردند و گفتند: چرا یک فرد خشن و غیر صالح را بر خلافت گزیده ای و بر مردم تحمیل کردی؟ فردا جواب خدا را چه خواهی داد؟ منهاج السنه، ج ۶، ص ۱۵۵، الناشر: مؤسسه قرطبه، الطبعة الأولى، ۱۴۰۶، تحقیق: د. محمد رشاد سالم عدد الأجزاء: ۸. و در جای دیگر می‌نویسد: لما استخلفه أبو بكر كره خلافته طائفة حتى قال طلحة ماذا تقول لربك إذا وليت علينا فظا غليظا. همان، ج ۷، ص ۴۶۱. زمانی که ابوبکر عمر را به جانشینی انتخاب کرد، برخی از

این انتخاب ناراحت شدند، طلحه گفت: جواب خدا را چه خواهی داد هنگامی که به ملاقات او بروی از بابت این که فردی خشن و بد اخلاق را بر ما مسلط کردی؟ و نیز شاه ولی الله دهلوی ناصبی در مقصد اول از فصل چهارم کتاب ازاله الخفاء می نویسد: وأخرج أبو بكر بن أبي شيبة عن زيد بن الحارث، أن أبا بكر حين حضره الموت أرسل إلى عمر يستخلفه فقال الناس: تستخلف علينا فظا غليظا ولو قد ولينا كان أفظ وأغلظ فما تقول لربك إذا لقيته. ابن أبي شيبة از زيد بن حارث نقل کرده است که: وقتی در حال احتضار قرار گرفت، کسی را به دنبال عمر فرستاد تا او را جانشینی خود کند، مردم گفتند: کسی را بر ما مسلط می کنی که خشن و بد اخلاق است، جواب خدا را چه خواهی داد هنگامی که او را ملاقات کنی از بابت این که شخص بد اخلاق و خشنی مثل عمر را بر ما مسلط می کنی. تمامی اصحاب رسول خدا؛ اعم از مهاجرین و انصار به انتخاب عمر اعتراض کردند و عمده دلیل آن‌ها نیز خشونت ذاتی و اخلاق تند عمر بوده است. روایت در این باب آن قدر زیاد است که از حد تواتر نیز گذشته است. ما این دو روایت از زبان ابن تیمیه و شاه ولی الله نقل کردیم به این خاطر بود که اهل سنت و به خصوص وهابیت، سخن آن دو را از سخن پیامبر نیز بالاتر می دانند و لذا نمی توانند از این بابت ایرادی بگیرند. حتی در زمان خلافت عمر، بسیاری از صحابه می آمدند و به از بابت اخلاق تند و آزار و اذیتی که نسبت به مردم روا می داشت اعتراض می کردند. مسلم نیشابوری در صحیحش می نویسد که ابی بن کعب خطاب به عمر گفت: يَا ابْنَ الْخُطَّابِ فَلِمَا تَكُونَنَّ عَيْدَابًا عَلَيَّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۷۹، کتاب الآداب، باب الاستيذان. ای پسر خطاب! بر اصحاب رسول خدا عذاب نباش. این نشان می دهد که صحابه رسول خدا از اخلاق تند عمر و از بد اخلاقی‌های او در امان نبودند و این نوع رفتار عمر، مردم را به ستوه آورده بوده که کسانی همچون ابی بن کعب می آیند و به عمر این مسأله را متذکر می شوند. از این‌ها که بگذریم، مهم اخلاق و رفتار عمر با خانواده اش است که همین اخلاق، او را در بسیاری از خواستگاری‌ها با شکست مواجه کرده است. ما به چند نمونه اشاره می کنیم. طبری و ابن اثیر، دو تاریخ نویس معروف اهل سنت می نویسند: وخطب أم كلثوم ابنة أبي بكر الصديق إلى عائشة فقالت أم كلثوم: لا حاجة لي فيه إنه خشن العيش شديد على النساء. فأرسلت عائشة إلى عمرو ابن العاص فقال: أنا أكفيك. فأتى عمر فقال: بلغني خبر أعيذك بالله منه. قال: ما هو؟ قال: خطبت أم كلثوم بنت أبي بكر. قال: نعم، أفرغبت بي عنها أم رغبت بها عني؟ قال: ولا واحدة ولكنها حدثت نشأت تحت كنف أمير المؤمنين في ليني ورفق، وفيك غلظة، ونحن نهابك وما نقدر أن نردك عن خلق من أخلاقك فكيف بها. الكامل في التاريخ، ابن الأثير، ج ۳، ص ۵۴ - ۵۵ و تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۷۰. عمر بن خطاب ابتدا به خواستگاری ام کلثوم دختر ابوبکر رفت، عایشه این پیشنهاد را با خواهرش مطرح کرد. در پاسخ گفت: مرا با او کاری نیست. عایشه گفت: آیا امیرالمؤمنین را نمی خواهی؟ گفت: آری نمی خواهم، او در زندگی سخت و خشن و با زنان تندخو و بد رفتار است. عایشه کسی را نزد عمرو عاص فرستاد و ماجرا را برای او بازگو کرد. عمرو عاص گفت: من ماجرا را درست می کنم، آن گاه نزد عمر رفت و گفت: ای امیر مؤمنان خبری شنیده ام که خدا کند درست نباشد، عمر گفت: چیست؟ گفت: ام کلثوم دختر ابوبکر را خواستگاری کرده‌ای؟ گفت: بله، مرا برای او نمی پسندی یا او را برای من نمی پسندی؟ گفت: هیچکدام، ولی او نوسال است و در سایه ام المؤمنین عایشه با ملامت و مدارا بزرگ شده و تو تندخویی و ما از تو می ترسیم و نمی توانیم هیچیک از عادات تو را بگردانیم... و من بهتر از او را به تو نشان می دهم: ام کلثوم دختر علی بن ابیطالب را... اخلاق بد عمر آن قدر معروف بوده است که حتی دختران خردسال از آن آگاه بوده اند. و جالب این است که عمر سخن عمرو عاص را می پذیرد تا مبادا با اخلاق بد خود روح ابوبکر را آزرده باشد؛ اما به خود جرأت می دهد که به پیشنهاد عمرو عاص ناصبی به خواستگاری دختر رسول خدا برود. آیا رعایت حق ابوبکر لازم؛ اما رعایت حق رسول خدا لازم نیست؟ این نشان می دهد که هدف عمرو عاص نیز از این پیشنهاد اذیت و آزار ذریه رسول خدا بوده است و گرنه با توجه به علمی که از اخلاق عمر داشت، نباید این پیشنهاد را می کرد. عمرو عاص تندخویی و درشتی را بر دختر ابوبکر و آزار و اذیت او را روا نمی داند، اما تندخویی و اذیت و آزار را بر ذریه رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) روا می داند و

عمر نیز این پیشنهاد را می‌پذیرد! همچنین مقریزی از علمای اهل سنت داستان خواستگاری از دختر ابوبکر را این گونه نقل می‌کند که بعد از خواستگاری، مغیره بن شعبه به دیدار عایشه رفت، او را غمگین و ناراحت دید، از او علت ناراحتی او را پرسید، عایشه گفت: عمر از ام کلثوم خواستگاری کرده، او دختر خردسالی است و من امید زندگی بهتر از زندگی با عمر برای او دارم. مغیره از خانه عایشه بیرون آمد و نزد عمر رفت و به او گفت: *إلا إنك يا أمير المؤمنين رجل شديد الخلق على أهلک، وهذه صبيّة حدیثه السن، فلا تزال تنکر علیها الشئ فتضربها، فتصیح، فيغمک ذلك، وتتألم له عائشة... إمتاع الاسماع، المقریزی، جلد: ۶، ص ۲۰۷.* تو ای امیر المؤمنین، مردی سخت گیر و بد اخلاق نسبت به خانوادهات هستی و ام کلثوم دختر خردسالی است، می‌ترسم به زور چیزی از او بخواهی و او اطاعت نکند و تو او را کتک بزنی و او داد و فریاد و تو را ناراحت کند و عایشه نیز از این عمل غمگین شود... عمر با شنیدن سخنان مغیره، سخن او را تأیید و دست از خواستگاری برداشت. این نشان می‌دهد که حتی کسانی همچون عمرو عاص و مغیره بن شعبه که از مشاورین و معاونین نزدیک عمر به حساب می‌آمدند، از اخلاق بد و ناسازگار او با خانواده و اطرافیانش آگاه بوده‌اند و عمرو عاص با هدف آزار و اذیت خاندان رسول خدا و دشمنی دیرینه‌ای که با آن حضرت داشتند، این پیشنهاد را مطرح کرده است. ابن عبد البر نیز می‌نویسد: *خطب عمر بن الخطاب أم کلثوم بنت أبي بكر إلى عائشة فأطعمته وقالت أين المذهب بها عنك فلما ذهب قالت الجارية تزوجيني عمر وقد عرفت غيرته وخشونه عيشه والله لئن فعلت لأخرجن إلى قبر رسول الله صلى الله عليه وسلم ولأصيحن به. الاستيعاب، ابن عبد البر، ج ۴، ص ۱۸۰۷.* عمر، ام کلثوم دختر ابوبکر را از عایشه خواستگاری کرد، عایشه او را امیدوار کرد و به ام کلثوم گفت، رأی تو در این باره چیست؟ ام کلثوم گفت: تو را مرا به ازدواج عمر در می‌آوری؛ در حالی که می‌دانی که او در زندگی چه قدر سخت گیر و خشن است؛ به خدا اگر این کار را انجام دهی، من به سوی قبر رسول خدا می‌روم و در نزد آن حضرت فریاد خواهم زد. همچنین طبری و ابن اثیر می‌نویسند: *وخطب أم أبان بنت عتبة بن ربيعة فكرهته وقالت يغلق بابہ ويمنع خيره ويدخل عابسا ويخرج عابسا. تاريخ الطبري، ج ۳، ص ۲۷۰ و الكامل في التاريخ، ابن الأثير، ج ۳، ص ۵۵.* عمر بن خطاب از «ام ابان بنت عتبة» خواستگاری کرد آن دختر نمی‌پذیرفت و می‌گفت: *درش را می‌بندد، خیرش به کسی نمی‌رسد، عبوس می‌آید و عبوس می‌رود.* با این وضعیت اخلاقی عمر، چگونه ممکن است امیر المؤمنین علیه السلام دخترش را به چنین فرد خشن و بد اخلاق بدهد و با تن دادن به این ازدواج اسباب آزار و اذیت روح نبی مکرم اسلام و حضرت زهرا سلام الله علیها را فراهم کند؟

امام علی عمر را دروغگو، خیانت کار و... می‌داند

مسلم نیشابوری به نقل از عمر بن الخطاب می‌نویسد که وی خطاب به امام علی علیه السلام و عمویش عباس گفت: *ثُمَّ تُؤَفِّي أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَوَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ فَرَأَيْتُمَا إِنِّي كَادِبًا آتِمًا غَادِرًا خَائِنًا.* صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۲، کتاب الحدود، باب حکم الفیء. ابوبکر از دنیا رفت و من بعد از او خلیفه پیامبر و ابوبکر شدم و شما (علی علیه السلام و عباس) مرا دروغگو، گناه کار، فریب کار و خیانت کار می‌دانستید. این اعتقاد واقعی امیر المؤمنین علیه السلام نسبت به خلیفه اول و دوم بوده است؛ آیا امکان دارد که شخص عاقل دختر نازنینش را به چنین فردی بدهد؟ چه رسد به امیر المؤمنین علیه السلام.

ازدواج با تهید و زور گویی

در کتاب‌های شیعه نیز روایاتی در این باب وجود دارد؛ اما با بررسی تک تک آن‌ها متوجه خواهیم شد که این روایات نه تنها روابط حسنه میان حضرت امیر علیه السلام با عمر بن خطاب را ثابت نمی‌کند؛ بلکه نشانگر روابط زورمدارانه و رسیدن به اهداف از راه توسل به زور می‌باشد. مرحوم کلینی رضوان الله تعالی علیه در کتاب کافی این روایات را نقل می‌کند: *۱. مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا خَطَبَ إِلَيْهِ قَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهَا صَبِيَّةٌ قَالَ فَلَقِيَ الْعَبَّاسَ فَقَالَ لَهُ مَا لِي أَبِي*

بَأْسُ قَالَ وَمَا ذَاكَ قَالَ خَطَبْتُ إِلَى ابْنِ أُخَيْكَ فَرَدَّنِي أَمَا وَاللَّهِ لَأَعْوَرَنَ زَمْزَمَ وَلَا أَدْعُ لَكُمْ مَكْرَمَةً إِلَّا هَدَمْتُهَا وَلَا قِيمَنَ عَلَيْهِ شَاهِدَيْنِ بِأَنَّهُ سِرَقٌ وَلَمَّا قَطَعَنَّ يَمِينَهُ فَأَتَاهُ الْعَبَّاسُ فَأَخْبَرَهُ وَسَأَلَهُ أَنْ يَجْعَلَ الْأَمْرَ إِلَيْهِ فَجَعَلَهُ إِلَيْهِ. هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: زمانی که عمر بن الخطاب از ام کلثوم خواستگاری کرد، امیر المؤمنین به او فرمود: ام کلثوم خردسال است. امام صادق می فرماید: عمر با عباس ملاقات کرد و به او گفت: من چگونه ام، آیا مشکلی دارم؟ عباس گفت: تو را چه شده است؟ عمر گفت: از برادر زادهات دخترش را خواستگاری کردم، دست رد بر سینه ام زد، قسم به خدا چشمه زمزم را بر خواهم کرد، هیچ کرامتی را برای شما نمی گذارم؛ مگر این که آن را از بین ببرم، دو شاهد بر می انگیزم که او سرقت کرده و دستش را قطع خواهم کرد. عباس به به نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد، او را از ماجرا با خبر ساخت و از او درخواست کرد که تصمیم در این باره را بر عهده او نهد، حضرت امیر نیز مسأله ازدواج را به عهده عباس گذاشت. ۲. عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَحَمَّادٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي تَرْوِيجِ أُمَّ كَلْثُومٍ فَقَالَ إِنَّ ذَلِكَ فَرْجٌ غُصِبَ بِنَاهُ. الكافي، ۵، ۳۴۶. از امام صادق علیه السلام در باره ازدواج ام کلثوم سؤال کردند، حضرت فرمود: او ناموسی است که از ما غضب کرده اند. ۳. حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ سَيِّمَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ وَمُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجَهَا أَتَعْتَدُ فِي بَيْتِهَا أَوْ حَيْثُ شَاءَتْ قَالَ بَلَى حَيْثُ شَاءَتْ إِنَّ عَلِيًّا (عليه السلام) لَمَّا تَوَفَّى عُمَرَ أَتَى أُمَّ كَلْثُومٍ فَأَنْطَلَقَ بِهَا إِلَى بَيْتِهِ. الكافي، ج ۶، ص ۱۱۵ عبد الله بن سنان و معاوية بن عمار می گویند: از امام صادق علیه السلام در باره زنی که شوهرش مرد سؤال کردم که در کجا عده نگه دارد؟ حضرت فرمود: هر جا که بخواهد می تواند عده اش را نگه دارد. سپس فرمود: هنگامی که عمر مُرد، علی علیه السلام به نزد ام کلثوم آمد و دست او را گرفت و به خانه خویش برد. ۴. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَغَيْرُهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ امْرَأَةِ تُوَفَّى زَوْجَهَا أَيْنَ تَعْتَدُ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا تَعْتَدُ أَوْ حَيْثُ شَاءَتْ قَالَ بَلَى حَيْثُ شَاءَتْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ عَلِيًّا لَمَّا مَاتَ عُمَرَ أَتَى أُمَّ كَلْثُومٍ فَأَخَذَ بِيَدِهَا فَأَنْطَلَقَ بِهَا إِلَى بَيْتِهِ. الكافي، ج ۶، ص ۱۱۵ سلیمان بن خالد می گوید: از امام صادق علیه السلام در باره زنی که شوهرش مرده سؤال کردم که آیا در خانه شوهرش عده نگه دارد یا هر جا که دلش خواست؟ امام علیه السلام فرمود: هر جا که دلش می خواهد، سپس فرمود: وقتی عمر از دنیا رفت، امام علی علیه السلام دست ام کلثوم را گرفت و به خانه اش آورد. اهل سنت هرگز به این روایات استدلال نخواهند کرد؛ زیرا با کنارهم قرار دادن این روایات، حتی بر فرض وقوع این ازدواج، هیچ خدمتی به حسن روابط بین امام علی علیه السلام و عمر بن الخطاب نمی کند؛ بلکه سوء روابط را ثابت می کند؛ زیرا حد اکثر چیزی که این روایات ثابت می کنند، ازدواج با تهدید و ارباب؛ آن هم با دختر خردسالی بوده است که نه خودش به این ازدواج راضی بوده و نه پدرش. آیا چنین ازدواجی می تواند برای عمر بن خطاب فضیلت محسوب شود و آیا می تواند دلالت بر صمیمیت و دوستی میان خلیفه دوم و امیر المؤمنین داشته باشد؟ از برخی از روایات اهل سنت نیز استفاده می شود که این ازدواج بعد از تهدیدها و زورگویی های عمر اتفاق افتاده و شلاق عمر نقش اساسی در این ازدواج داشته است. طبرانی و هیشمی می نویسند: بعد از آن که امام علی علیه السلام با عقیل، عباس و امام حسن مشورت کرد، عقیل مخالفت و به امام علی علیه السلام اعتراض کرد و گفت اگر این کار را انجام دهی، چنین و چنان می شود. امام علی علیه السلام به عباس فرمود: والله ما ذلک منه نصیحةٌ ولكن دره عمر أخرجته إلی ما تری. معجم الکبیر، ج ۳، ص ۴۵ و مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۷۲. به خدا سوگند! سخن او از روی خیرخواهی نبود؛ بلکه تازیانه عمر او را به آن چه می بینی واداشته است. و ابن سعد می نویسد که وقتی امام علی علیه السلام خردسال بودن او را دلیل بر رد خواستگاری عمر یادآوری کرد، عمر گفت: إنک والله ما بک ذلک. ولكن قد علمنا ما بک. به خدا سوگند! عذر تو این نیست؛ ولی می دانم که هدف تو چیست! الطبقات الکبری ۸: ۴۶۴. و نیز هیشمی و طبرانی نوشته اند که وقتی عمر از مخالفت عقیل با خبر شد، گفت: ویح عقیل، سفیه أحمق. مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۷۲ و معجم الکبیر للطبرانی، ج ۳، ص ۴۵. وای بر عقیل، او سفیه و احمق شده است طبری در ذخائر العقبی

می نویسد: خطب عمر إلی علی ابنته أم کلثوم فأقبل علی علیه وقال إنها صغيرة فقال عمر لا والله ما ذلك بك ولكن أردت منعی. ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله الطبری، ص ۱۶۸-۱۶۷. عمر، ام کلثوم را از امام علی علیه السلام خواستگاری کرد، امام علی آمد و فرمود: او خردسال است، عمر گفت: به خدا سوگند، عذر تو این نیست؛ بلکه فقط می خواهی مرا از این امر بازداری! اگر واقعاً قصد امیر المؤمنین منع عمر بود و به این ازدواج راضی نبود، چرا عمر این همه اصرار و تهدید می کند؟ آیا یک حاکم مسلمان حق دارد برای به دست آوردن دختر مسلمان؛ آن هم دختری که هنوز به سن بلوغ شرعی نرسیده است، دست به چنین تهدیدهایی بزند؟ البته در تاریخ نمونه های زیادی وجود دارد که زورمداران و سردمداران با تأسی از عمر، وقتی می خواستند خانواده و بستگان رسول خدا را آزار و اذیت کنند، پیشنهاد ازدواج با دختران و نواده های پیامبر را مطرح می کردند و اگر آن ها موافق نبودند، با زور و تهدید این کار را عملی می کردند. نمونه بارز آن ازدواج زورمدارانه و ازدواج غاصبانه حجاج بن یوسف ثقفی با دختر «عبدالله بن جعفر بن ایطالب» است که به منظور توهین به خاندان رسول خدا مبادرت به غضب ناموس هاشمی کرد. ابن جوزی می نویسد: وتزوج الحجاج ابنة عبدالله بن جعفر، فلما دخلت علیه نظر إليها وعبرتها تجود علی خداه، فقال لها: بابی و امی، مم تبکین؟ فقالت: من شرف اتضع، ومن ضعه شرفت. اخبار النساء، ابن جوزی، ص ۶۵. حجاج بن یوسف که دختر عبدالله بن جعفر را به ازدواج خود درآورد، چون بر او وارد شد دید اشک بر گونه هایش جاری است. گفت: پدر و مادرم فدایت چرا گریانی؟ گفت: از شرافتی که خوار و حقیر شد و از پستی که بزرگی یافت. و نیز ابن ابی طیفور در بلاغات النساء می نویسد: قال لما زفت ابنة عبد الله بن جعفر (وکانت هاشمیه جلیله) إلی الحجاج بن یوسف ونظر إليها فی تلك اللیلة وعبرتها تجول فی خدیها فقال لها بأبی أنت و أمی مما تبکین قالت من شرف اتضع ومن ضعه شرفت. بلاغات النساء، ابن طیفور، ص ۱۱۰. وقتی دختر عبد الله جعفر را برای زفاف نزد حجاج بردند، وقتی به او نگاه کرد، دید که اشک های او بر گونه هایش جاری است. گفت: پدر و مادرم فدایت چرا گریانی؟ گفت: از شرافتی که خوار و حقیر شد و از پستی که بزرگی یافت. آیا پس از آن همه ظلم و جنایتی که حجاج بن یوسف در باره خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و بنی هاشم انجام داده است، می توان به استناد این ازدواج تجاهل کرد که روابط حجاج بن یوسف با اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دوستانه بوده و او مرتکب هیچ ظلم و جنایتی نسبت به آن ها نشده است!؟

بررسی روایات اهل تسنن

روایات زیادی از طریق اهل سنت در باره این ازدواج وارد شده است که تمامی این روایات از نظر سندی مشکل دارند و نیز آن قدر با هم تعارض دارند که هرگز قابل جمع نیستند. حضرت آیت الله میلانی در کتاب «ترویج ام کلثوم من عمر» تمامی این روایات را بررسی و رد کرده است. از آن جایی که هدف ما بر خلاصه نویسی است، از بررسی باقی روایات خودداری می کنیم و فقط یک روایت را که بخاری در صحیحش نقل کرده، بررسی خواهیم کرد که اتفاقاً تنها روایتی که اهل سنت می توانند ادعا کنند که از نظر سندی مشکلی ندارد، همین روایت است؛ اما ما ثابت خواهیم کرد که حتی همین روایت نیز نمی تواند اهل سنت را به مقصودشان برساند. بخاری می نویسد: حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ، أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ [زهري]، قَالَ ثَعْلَبَةُ بْنُ أَبِي مَالِكٍ إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَسَمَ مُرُوطًا بَيْنَ نِسَاءِ مِنْ نِسَاءِ الْمَدِينَةِ، فَبَقِيَ مِرْطٌ جَيْدٌ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ عِنْدَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَعْطَ هَذَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الَّتِي عِنْدَكَ. يُرِيدُونَ أُمَّ كَلْثُومَ بِنْتِ عَلِيٍّ. فَقَالَ عُمَرُ أُمَّ سَلِيْطٍ أَحَقُّ. وَأُمُّ سَلِيْطٍ مِنْ نِسَاءِ الْأَنْصَارِ، مِمَّنْ بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. قَالَ عُمَرُ فَإِنَّهَا كَانَتْ تَزْفُرُ لَنَا الْقَرَبَ يَوْمَ أُحُدٍ. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ تَزْفُرُ تَخِيْطُ. كتاب الجهاد والسير، ب ۶۶، باب حَمَلِ النِّسَاءِ الْقَرَبِ إِلَى النَّاسِ فِي الْعُرْوِ، ح ۲۸۸۱. ثعلبه بن مالک می گوید: عمر، لباس یا روسری هایی را بین زنان مدینه تقسیم می کرد، یکی از لباس های ارزشمند باقی مانده بود، گفتند این سهم دختر پیامبر است که نزد تو است. مقصود دختر علی (علیه السلام) بود. عمر گفت: ام سلیط که از زنان مدینه بود سزاوارتر است؛ زیرا او در روز احد مشک های پاره را وسله می زد و

می‌دوخت. در سند این روایت شهاب‌الدین زهری وجود دارد که: زهری، در خدمت گروه جعل حدیث بنی‌امیه: اولاً: زهری از کسانی است که در دربار بنی‌امیه، عضو گروه جعل حدیث بوده است؛ چنانچه ابن‌عساکر، از علمای بزرگ اهل سنت در کتاب تاریخ مدینه دمشق می‌نویسد: نا جعفر بن ابراهیم الجعفری قال كنت عند الزهری أسمع منه فإذا عجوز قد وقفت علیه فقالت یا جعفری لا تكتب عنه فإنه مال إلى بنی أمیه وأخذ جوائزهم فقلت من هذه قال أختی رقیه خرفت قالت خرفت أنت كنت فضائل آل محمد. تاریخ مدینه دمشق، ابن‌عساکر، ج ۴۲، ص ۲۲۸ جعفر بن ابراهیم جعفری می‌گوید: در حال شنیدن حدیث از زهری بودم، ناگهان زن کهن سالی آمده و گفت: ای جعفری از زهری حدیث نقل نکن. چون به بنی‌امیه تمایل یافته و جوایزشان را دریافت کرده است! گفتم: این زن کیست؟ زهری گفت: خواهر من است و خرفت - دیوانه - شده است. آن زن در پاسخ گفت: تو خرفت - دیوانه - شده ای؛ زیرا که فضائل آل محمد را کتمان و پنهان می‌کنی! ابن‌حجر در ترجمه اعمش می‌گوید: وحکی الحاکم عن ابن معین أنه قال أجود الأسانید الأعمش عن ابراهیم عن عبد الله فقال له انسان الأعمش مثل الزهری فقال برئت من الأعمش أن يكون مثل الزهری الزهری يرى العرض والإجازة ويعمل لبني أمیه والأعمش فقير صبور بجانب للسلطان ورع عالم بالقرآن. تهذيب التهذيب، ابن‌حجر، ج ۴، ص ۱۹۷. حاکم (نیشابوری) از ابن‌معین نقل کرده است که: بهترین سند این است که اعمش از ابراهیم، از علقمه و او از عبد‌الله نقل کند. شخصی از او سؤال کرد: اعمش مثل زهری است؟ ابن‌معین گفت: بیزازم از این که اعمش مثل زهری باشد؛ چرا که زهری دنبال مال دنیا و گرفتن جایزه بود و برای بنی‌امیه کار می‌کرد؛ اما اعمش فقیر و صبور بود و از فرمانروایان دوری می‌کرد، اهل ورع و عالم به قرآن بود. و همچنین ذهبی در سیر اعلام النبلاء می‌نویسد: کان رحمه الله محتشماً جليلاً بزى الأجناد له صورة كبيرة فى دولة بنى أمیه. سیر اعلام النبلاء، الذهبی، ج ۵، ص ۳۳۷. زهری، دارای مال و ثروت زیادی بود و در حکومت بنی‌امیه اسم و رسمی داشت. وتوفى عبد الملك، فلزمت ابنه الوليد، ثم سليمان، ثم عمر بن عبد العزيز، ثم يزيد، فاستقصى يزيد بن عبد الملك على قضائه الزهرى و... سیر اعلام النبلاء، الذهبی، ج ۵، ص ۳۳۱. وقتی عبد‌الملک از دنیا رفت، زهری ملازم و همراه پسرش ولید شد، بعد از او با سلیمان، پس او با عمر بن عبد‌العزيز و بعد با يزيد بود. و در دوران يزيد بن عبد‌الملک منصب قضاوت را پذیرفت. از طرفی علمای اهل سنت؛ از جمله مزی و ذهبی از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود: هشام بن عباد، قال: سمعت جعفر بن محمد، يقول: الفقهاء أمناء الرسل، فإذا رأيتم الفقهاء قد ركنوا إلى السلاطين فاتهمهم. تهذيب الكمال، المزى، ج ۵، ص ۸۸ و تاریخ الإسلام، الذهبی، ج ۹، ص ۹۲. هشام بن عباد می‌گوید: از جعفر بن محمد (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: فقهاء امانت‌داران پیامبرانند؛ پس هر گاه آنان را دیدید که به سلاطین تکیه کردند (با آنها ملازم شدند) به آنها بدبین شوید. با این حال، چگونه می‌شود به چنین شخصی که در دربار دشمنان امیر المؤمنین کارش جعل حدیث بر ضد امیر المؤمنین بوده است، اعتماد کرد؟ زهری، کثیر الإدراج است: ثالثاً: از آنجایی که زهری کثیر الأندراج بوده، مدرجات و اضافات او حتی از دیدگاه بزرگان اهل سنت نیز هیچ اعتباری ندارد؛ یعنی زهری از کسانی است که الفاظی را از پیش خود در احادیث پیامبر اضافه می‌کرده است و کلام خود را با کلام پیامبر خلط می‌کرده است و با توجه به متن روایت، ظاهراً جمله «يُرِيدُونَ أُمَّ كَلْتُومَ بِنْتِ عَلِيٍّ» از اضافات زهری است و در اصل روایت نبوده است. حسن بن سقاف از علمای اهل سنت در کتاب تناقضات البانی می‌نویسد: ثم إن الزهرى كان يدرج ألفاظاً فى الأحاديث النبوية هى من فهمه أو تفسيره نبه على ذلك بعض الأئمة كالبخارى وربيعة شيخ الامام مالك... وكم فى الفتح وغيره من جمل و كلمات و عبارات نبه عليها الحفاظ أنها من مدرجات وزيادات الزهرى والله الهادى. تناقضات الألبانى الواضحات، حسن بن على السقاف، ج ۳، ص ۳۳۶. زهری، الفاظی را در احادیث نبوی زیاد می‌کرد که آن الفاظ فهم و یا تفسیر خودش بوده است؛ چنانچه بعضی از ائمه؛ همانند بخاری، ربیعہ شیخ و امام مالک به آن اشاره کرده‌اند. چه بسیار است در فتح الباری و... جمله‌ها، کلمات و عباراتی که حافظان حدیث اشاره کرده‌اند که آنها از زیادات زهری است. همان طوری که ابن‌حجر در فتح الباری موارد متعددی در باره مدرجات زهری در کتاب صحیح بخاری آورده که ما به چند مورد

اشاره می‌کنیم: ۱. (تنبيه) قوله «وبعض العوالی الخ» مدرج من كلام الزهري في حديث أنس بينه عبد الرزاق عن معمر عن الزهري... فقال هو إما كلام البخاري أو أنس أو الزهري كما هو عادته. فتح الباري، ابن حجر، ج ۲، ص ۲۳. ۲. قال الخطابي هذه الزيادة يشبه أن تكون من كلام الزهري وكانت عادته أن يصل بالحديث من كلامه ما يظهر له من معنى الشرح والبيان. ج ۵، ص ۲۹. ۳. (قوله والعقب الخ) بفتح العين المهملة وكسر القاف قوله وما نعلم أحدا من المهاجرات ارتدت بعد إيمانها هو كلام الزهري. ج ۵، ص ۲۶۱. ۴. (قوله فهما على ذلك إلى اليوم) هو كلام الزهري أي حين حدث بذلك. ج ۶، ص ۱۴۱. ۵. (قوله وهي العوامر) هو كلام الزهري أدرج في الخبر وقد بينه معمر في روايته عن الزهري فساق الحديث. و نیز موارد بسیاری؛ از جمله: ج ۶، ص ۱۷۴ و ج ۶، ص ۲۴۹ و ج ۷، ص ۱۸۶ و ج ۸، ص ۸۷ و ج ۹، ص ۴۰۴ و ج ۱۰، ص ۷۸ و ج ۱۰، ص ۱۴۱ و ج ۱۱، ص ۵۰۷ و ج ۱۲، ص ۳۶۲ و... و همچنین نووی، یکی دیگر از بزرگان اهل سنت در باره دو روایتی که از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم در باره جهر و یا اخفات قرائت نماز پشت سر امام جماعت وارده شده، می‌نویسد: (الشرح) هذان الحديثان رواهما أبو داود والترمذی وغيرهما وقال الترمذی هما حديثان حسان وصحح البيهقي الحديث الأول وضعف الثاني حديث أبي هريرة وقال تفرد به عن أبي هريرة ابن أكيمة، بضم الهمزة وفتح الكاف، وهو مجهول قال وقوله فانتهى الناس عن القراءة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فيما جهر فيه هو من كلام الزهري وهو الراوي عن ابن أكيمة قاله محمد بن يحيى الذهلي والبخاري وأبو داود واستدلوا برواية الأوزاعي حين ميزه من الحديث وجعله من قول الزهري. المجموع، محيي الدين النووي، ج ۳، ص ۳۶۳. این دو حدیث را ابوداود، ترمذی و دیگران نقل کرده‌اند. ترمذی گفته است که این دو حدیث حسن هستند. بیهقی، حدیث اول را تصحیح و حدیث دوم را که حدیث ابو هریره از ابی اکیمه است تضعیف کرده است؛ چرا که ابی اکیمه مجهول است. و نیز بیهقی گفته است که «فانتهى الناس عن القراءة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فيما جهر فيه» از کلام زهري است که زهري روایت را از ابی اکیمه نقل کرده است. این سخن را محمد بن يحيى الذهلي، بخاری، أبو داود گفته‌اند. و به روایت اوزاعي استدلال کرده‌اند، هنگامی سخن زهري را از حدیث جدا کرده‌اند و آن را کلام زهري قرار داده‌اند. این نشان می‌دهد که «مندرجات» زهري از دیدگاه اهل سنت ارزشی ندارد و الا بیهقی یکی از دلایل ضعف حدیث ابی هریره را اندارج زهري نمی‌دانست. زهري از مدلسین بوده است: رابعاً: زهري از مدلسین بوده است؛ چنانچه ابن حجر عسقلانی در کتاب «تعريف اهل التقديس بمراتب الموصوفين بالتدليس»، ص ۱۰۹، شماره ۱۰۲/۳۶، زهري را در مرتبه سوم از مدلسین قرار داده و در تعريف این مرتبه از مدلسین گفته است: الثالثة: من أكثر من التدليس فلم يحتج الأئمة من أحاديثهم إلا بما صرحوا فيه بالسماع، ومنهم من رد حديثهم مطلقاً. از طرف دیگر علمای اهل سنت تدليس و مدلسین تقبیح کرده و تدليس را برادر کذب دانسته‌اند؛ چنانچه خطیب بغدادی در الکفایة فی علم الروایة از قول شعبه بن حجاج می‌نویسد: عن الشافعي، قال: «قال شعبه بن الحجاج: التدليس أخو الكذب... وقال غندر: سمعت شعبه يقول: التدليس في الحديث أشد من الزنا، ولأن أسقط من السماء أحب إلي من أن أدلس... المعافى يقول: سمعت شعبه يقول: لأن أذني أحب إلي من أن أدلس. تدليس، برادر دروغ است. غندر می‌گوید: از شعبه شنیدم که می‌گفت: تدليس در حدیث از زنا بدتر است، من از آسمان سقوط کنم برایم بهتر از این است که تدليس کنم. معافی می‌گوید: از شعبه شنیدم که می‌گفت: من زنا کنم، بهتر از این است که تدليس کنم. و در ادامه می‌نویسد: «خَرَّبَ اللهُ بِيوتِ المدلسين، ما هم عندى إلا كذابون» و«التدليس كذب» الكفایة فی علم الروایة، ص ۳۹۵، دار الكتاب العربی بیروت. خداوند، خراب کند خانه تدليس کنندگان را، آن‌ها در نزد من جز دروغ نیستند. تدليس همان دروغ است. آیا بازم می‌توان به روایت زهري اعتماد کرد؟ زهري، دشمن امام علی علیه السلام است: ثانیاً: زهري نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام بد گویی می‌کرده است. ابن ابی الحدید معتزلی شافعی در شرح نهج البلاغه می‌نویسد: وَكَانَ الزُّهْرِيُّ مِنَ الْمُتَحَرِّفِينَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ رَوَى جَرِيرٌ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شَيْبَةَ قَالَ شَهِدْتُ مَسْجِدَ الْمَدِينَةِ فَإِذَا الزُّهْرِيُّ وَعَزْوَةٌ بِنْتُ الزُّبَيْرِ جَالِسَانِ يَذْكُرَانِ عَلِيًّا فَتَلَا مِنْهُ فَبَلَغَ ذَلِكَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) فَجَاءَ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِمَا فَقَالَ أَمَا أَنْتَ يَا عَزْوَةُ فَإِنَّ أَبِي حَاكِمٌ أَبَاكَ إِلَى اللَّهِ فَحَكِّمِ لِأَبِي عَلِيَّ

أَيُّكَ وَ أَمَّا أَنْتَ يَا زُهْرِيُّ فَلَوْ كُنْتُ بِمَكَّةَ لَأَرَيْتُكَ كَرَامَتَكَ. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۲ زهری نیز از منحرفان نسبت به علی علیه السلام بود. از محمد بن شیبیه روایت شده است که روزی در مسجد مدینه زهری و عروه بن زبیر نشسته بودند و از علی بدگویی‌ها میکردند. این خبر بعلی بن الحسین علیه السلام رسید پیش آن‌ها آمده و فرمود: اما تو عروه پدرم با پدرت پیش خدا حکومت بردند خدا به نفع پدرم حکومت کرد. و تو ای زهری! اگر در مکه بودی نشان می‌دادم که چه شخصیتی داری. آیا ادعای کسی را که از نواصب به شمار می‌رفته است و به همراه سرسخت‌ترین دشمنان آن حضرت همواره امیر المؤمنین علیه السلام را سب می‌کرده است می‌توان در باره اهل بیت علیهم السلام شنید و قبول کرد؟ و امام علی بن الحسین علیه السلام در نامه به زهری می‌نویسد: ... وَ أَغْلَمَ أَنْ أَدْنَى مَا كَتَمْتَ وَ أَخَفَّ مَا احْتَمَلْتَ أَنْ أَنْتَ وَ حَشَّةُ الظَّالِمِ وَ سَهْلَتَ لَهُ طَرِيقَ الغَيِّ بِدُنُوكَ مِنْهُ حِينَ دَنَوْتَ وَ إِبْجَابِكَ لَهُ حِينَ دُعِيتَ فَمَا أَخَوْفَنِي أَنْ تُكُونَ تَبِوًءَ بِإِثْمِكَ عَدَاءً مَعَ الحَوْنَةِ وَ أَنْ تُشَالَ عَمَّا أَخَذْتَ بِإِعَانَتِكَ عَلَيَّ ظَلْمَ الظَّالِمِ إِنَّكَ أَخَذْتَ مَا لَيْسَ لَكَ مِنْ أَعْطَاكَ وَ دَنَوْتَ مِنْ مَنْ لَمْ يَزِدَّ عَلَيَّ أَحَدٍ حَقًّا وَ لَمْ تَزِدَّ بَاطِلًا حِينَ أَذْنَاكَ وَ أَحْبَبْتَ مَنْ حَادَّ اللهَ أَوْ لَيْسَ بِدُعَائِهِ إِيَّاكَ حِينَ دَعَاكَ جَعَلُوكَ قُطْبًا أَدَارُوا بِكَ رَحَى مَظَالِمِهِمْ وَ جَسِرًا يَعْبُرُونَ عَلَيْكَ إِلَى بِلَايَاهُمْ وَ سَلِمًا إِلَى ضَلَالَتِهِمْ دَاعِيًا إِلَى غِيْبِهِمْ سَالِكًا سَبِيلَهُمْ يُدْخِلُونَ بِكَ الشُّكَّ عَلَى العُلَمَاءِ وَ يَقْتَادُونَ بِكَ قُلُوبَ الجُهَالِ إِلَيْهِمْ فَلَمْ يَبْلُغْ أَحْصُ وُزْرَائِهِمْ وَ لَا أَقْوَى أَعْوَانِهِمْ إِلَّا دُونَ مَا بَلَغْتَ مِنْ إِضْلَاحِ فَسَادِهِمْ وَ اخْتِلَافِ الخَاصَّةِ وَ العَامَّةِ إِلَيْهِمْ. تحف العقول عن آل الرسول ص، ص: ۲۷۶ بدان که ساده‌ترین نمونه کتمان و سبک‌ترین باری که (در این راه) به دوش می‌کشی، این است که ترس و وحشتی را که ظالم (از عواقب بیدادگری و مردم آزاری در دل) دارد تو با نزدیک شدن به او (به عنوان یک مقام دینی) و پذیرفتن دعوت گناه و بیگانه‌سازی تسکین می‌دهی، و راه ضلالت را برایش هموار می‌کنی. من چه بیمناکم که تو فردا با گناه خود همراه ستمگران وارد شوی، و از آن دست مرزدها که برای همکاری با ظالمان دریافت کرده‌ای بازخواست شوی، تو اموالی را به ناحق گرفته‌ای، به کسی نزدیک شده‌ای که حق هیچ کس را رد نمی‌کند، و تو نیز با نزدیکی به او باطلی را بر نمی‌گردانی، با آن که به دشمنی خدا برخاسته طرح دوستی ریخته‌ای، مگر نه این است که با این دعوت‌ها می‌خواهند تو را چون قطب آسیا محور بیدادگری‌ها قرار دهند، و ستمکاری‌ها را گرد وجود تو بچرخانند؟ ترا پلی برای بلاها (و مقاصد) شان سازند، نردبان گمراهی‌ها و مبلغ کجرویهایشان باشی، و به همان راهی برندی که خود می‌روند؟ می‌خواهند با وجود تو علمای راستین را در نظر مردم مشکوک سازند، و دل‌های عوام را بسوی خود کشند. [ای عالم دین فروخته] کاری که به دست تو می‌کنند از عهده مخصوص‌ترین وزیران و نیرومندترین همکارانشان بر نمی‌آید، تو بر خرابکاریهای آنان سرپوش می‌نهی، پای خاص و عام را به بارگاهشان می‌گشائی... از این نیز که بگذریم، زهری از کسانی است که از عمر بن سعد روایت نقل کرده است و با این کار دشمنی خود را با اهل بیت علیهم السلام علنی نموده است. عمر سعدی که جگر گوشه رسول خدا را با آن وضع فجیع به شهادت رساند و نوامیس رسول خدا را به اسارت گرفت. ذهبی می‌نویسد: عمر بن سعد بن ابی وقاص، عن ابیه، و عن ابنه ابراهیم، وقتاده، و الزهری، و لم یلقاه. الکاشف فی معرفه من له روایه فی کتب السنه، الذهبی، ج ۲، ص ۶۱. عمر بن سعد، از پدرش روایت نقل کرده و از او پسرش ابراهیم، قتاده و زهری روایت نقل کرده‌اند. آیا چنین کسی می‌تواند مورد اعتماد باشد؟ آیا روایت چنین کسی می‌تواند منبع عقائد مسلمانان باشد؟ نتیجه: ازدواج ام کلثوم با عمر بن الخطاب، از افسانه‌هایی است که بنی امیه برای بردن ضربه زدن به اهل بیت علیهم السلام و صمیمانه نشان دادن رابطه خلفا با امام علی علیه السلام وضع کرده‌اند.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایند؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۹۰ IR
۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

